

## اخلاق و تربیت اخلاقی از منظر رویکرد دل مشغولی<sup>۲</sup>: جایگزینی برای رویکرد کولبرگی

### چکیده

در این مقاله سعی شده است ضمن بررسی و مرور دیدگاه کولبرگی<sup>۳</sup>، زمینه لازم برای معرفی رویکرد اخلاقی دل مشغولی<sup>۴</sup> که یکی از پرطرفدارترین رویکردهای معاصر در مورد اخلاق و تربیت اخلاقی است، فراهم شود. بر این اساس، پس از معرفی مکتب تکلیف گرایی<sup>۵</sup>، که زیربنای فلسفی دیدگاه کولبرگ<sup>۶</sup> محسوب می شود، و پس از مروری بر مکتب عاطفه گرایی<sup>۷</sup> که زیربنای فلسفی دیدگاه دل مشغولی به شمار می رود، رویکرد دل مشغولی در اخلاق به اجمال معرفی شده است و در ادامه با استفاده از دیدگاههای بزرگترین مدافعان کنونی اخلاق دل مشغولی، این رویکرد معاصر توصیف شده است. مقایسه رویکرد کولبرگی و رویکرد دل مشغولی و نیز رویکردهای مردانه و زنانه در اخلاق، به دنبال این بخش، آمده است. در انتها چهار مؤلفه مهم تربیت اخلاقی از منظر رویکرد دل مشغولی (یعنی سرمشق دهی، گفتگو، تکلیف و تأیید) مورد اشاره واقع شده اند. واژه‌های کلیدی: تکلیف گرایی، عاطفه گرایی، فمینیسم، طبیعت گرایی عمل گرا، کولبرگ، گیلیگان، نادینگر، دل مشغولی

### مقدمه

آشنایی با رویکردها و نظریه های جدید در علم و فلسفه، همواره جذابیت ویژه ای داشته است.

۱- استادیار دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی دانشگاه فردوسی

۲- اصطلاح «دل مشغولی» به دلیل جامعیت، معادل Care گرفته شده است ولی معادلهای دیگری نیز برای اصطلاح Care می توان پیشنهاد نمود که از بعضی جهات شاید مناسبتر به نظر برسند، نظیر: «مراقبت»، «مسئولیت»، «غمخواری» یا «مبادلات».

3) Kohlbergian

4) Care Approach

5) Deontological Ethics

6) Lawrence Kohlberg

7) Emotivism

رویکردهای نوظهوری که همراه با تحولات فکری دوران معاصر، در حیطه اخلاق پدید آمده اند، اشتغالات ذهنی جدیدی برای متفکران ایجاد نموده اند. یکی از این دیدگاههای اخلاقی، دیدگاه فمینیستی دل مشغولی یا مسؤولیت است. سرشناس ترین چهره اخلاق دل مشغولی نل نادینگز<sup>۱</sup> می باشد.

نادینگز (۱۹۸۴: ۱)، تصریح می کند که از افراد مختلفی تأثیر پذیرفته است. وی در اینکه بین عشق<sup>۲</sup> یا روح زنانه، و عقل<sup>۳</sup> یا روح مردانه دوگانگی قایل است حامی دیویی<sup>۴</sup> است. استدلال نادینگز این است که اخلاق عمدتاً به زبان پدرا نه مورد بحث قرار گرفته است؛ یعنی در قالب اصول و قضایا، و در قالب عباراتی چون داوری<sup>۵</sup>، انصاف<sup>۶</sup>، و عدالت<sup>۷</sup>. در این اخلاق، صدای مادر خاموش است؛ تفاوت مادر و پدر این است که، مادر دلپسته<sup>۸</sup> است و پدر فارغ<sup>۹</sup>.

لارنس کولبرگ، روان شناس تحول گرای اخلاق نیز بر نادینگز تأثیر داشته است. البته نادینگز نقاد نظریه تحول اخلاقی کولبرگ است و چنین استدلال می کند که نظریه کولبرگ تنها یک توصیف سلسله مراتبی از استدلال اخلاقی است و فاقد چشم انداز زنانه می باشد. وی (۱۹۸۴: ۹۶)، می گوید: «زنان (شاید اکثریت آنها)، ترجیح می دهند که مسایل اخلاقی را برحسب موقعیتهای انضمامی<sup>۱۰</sup> مورد بحث قرار دهند. آنها به مسایل اخلاقی بعنوان مسایل عقلانی که باید به وسیله استدلال انتزاعی حل شوند نگاه نمی کنند بلکه بعنوان مسایل انسانی انضمامی - و نه صوری - که باید با آنها زندگی کرد و در زندگی نیز حل شوند نگاه می کنند». کارول گیلیگان<sup>۱۱</sup> نیز، که بویژه نسبت به نتایج پژوهشهای استادش (کولبرگ) در باره مراحل استدلال اخلاقی و تفاوت زنان و مردان از این لحاظ انتقاد داشت، یک روان شناس اخلاقی تحول گراست که بر کار نل نادینگز بیشترین تأثیر را داشته است (شرام<sup>۱۲</sup>، ۲۰۰۰). تکلیف گرایی در اخلاق به ویژه از منظر کانت به عنوان یک فیلسوف پندارگرا<sup>۱۳</sup> و پیرو خلف او کولبرگ که بر نقش استدلال و تحول شناختی در اخلاق تأکید دارد، اندیشه هایی را رواج می دهد که با آنچه مقبول اخلاق دل مشغولی است از بنیاد متفاوتند.

1) Nel Nodding      2) Eros      3) Logos      4) Deweyian      5) Justification  
6) Fairness      7) Justice      8) Attached      9) Detached      10) Concrete  
11) Carol Gilligan      12) Schramm      13) Idealist

### تکلیف گرایی

تکلیف گرایی (وظیفه گرایی) یکی از مکاتب عمده اخلاقی است که با نام کانت<sup>۱</sup> (۱۷۲۴-۱۸۰۴) پیوند خورده است. نظریات اخلاقی تکلیف مدار، بر این نکته تأکید می‌ورزند که هر یک از ما تکالیف-اعمالی که باید یا نباید انجام دهیم- معینی دارد و عمل به شیوه اخلاقی، به انجام تکلیف منجر می‌شود، هرچند از این راه، ممکن است پیامدهایی نیز عاید ما گردد. بر اساس این نظر، برخی اعمال صرف نظر از نتایج آنها، خوب یا بد هستند؛ وجه ممیز نظریات تکلیف مدار و پیامدگرا در همین جا واقع است (وارپرتون، ۱۹۹۶: ۳۸). ویژگی دیگر وظیفه گرایان این است که بین ارتکاب<sup>۲</sup> (انجام) و فروگذاری<sup>۳</sup> (ترك فعل) تمایز قایل می‌شوند و بر این باورند که غایات (اهداف)، وسایل را توجیه نمی‌کنند. (اسلوت، ۲۰۰۰: ۳۰)

دروبنیتسکی<sup>۴</sup> (۱۳۶۸: ۳۱) می‌نویسد: دموکریتوس<sup>۵</sup> (۴۶۰-۳۷۰ ق. م.) اولین فردی است که مفهوم وظیفه را در اخلاق وارد نمود. او اعتقاد داشت که اعمال اخلاقی باید از روی احساس وظیفه انجام شوند نه از روی ترس. رواقیان<sup>۶</sup> را نخستین فلاسفه ای می‌دانند که تکلیف<sup>۷</sup> را تا مرتبه یک اصل اخلاقی نخستین بالا برده اند؛ تعریف ایشان از تکلیف، «آن چیزی که انجامش مناسب و مقتضی است»، می‌باشد. در اخلاق دینی نیز مفهوم تکلیف، جایگاه ویژه ای دارد. نمایندگان نحله کمبریج<sup>۸</sup>، همچون کودورت<sup>۹</sup> (۱۶۸۸-۱۶۱۷)، کامبرلند<sup>۱۰</sup> (۱۶۳۱-۱۷۱۸)، کلارک<sup>۱۱</sup> (۱۶۷۵-۱۷۲۹) و پرایس<sup>۱۲</sup> (۱۷۲۳-۱۷۹۱) نیز، از مفهوم تکلیف بعنوان امری مسلم، بدیهی و الزام آور یاد می‌کردند. روسو<sup>۱۳</sup>، هیوم و پریکارد<sup>۱۴</sup> (۱۸۷۱-۱۹۷۴) نیز از تکلیف و وجدان<sup>۱۵</sup> سخن گفته‌اند.

اما این ایده که تکلیف، مفهوم اصلی اخلاق است، با کانت آغاز شده است. او، روسو را الهام بخش خود در تأکید بر نقش وجدان در اخلاق می‌داند. کانت می‌گفت: همه کس ارزشمند بودن عملی را که بر اساس احساس الزام اخلاقی، انجام شود می‌پذیرند. بطور مثال صدقه دادن از روی حس ترحم یا جلب نظر دیگران، اخلاقی محسوب نمی‌شود. انگیزه عمل بسیار مهمتر از پیامدهای آن است. کانت مقاصدی

1) Immanuel Kant

2) Commission

3) Omission

4) O. Drobnitski

5) Democritus of Abdera

6) Stoicists

7) Duty

8) Cambridge Platonists

9) Ralph Cudworth

10) Richard Cumberland

11) Samuel Clarke

12) Richard Price

13) Jean Jacques Rousseau

14) Horold Arthur Prichard

15) Conscience

را که در ورای اعمال قرار دارند، دستور<sup>۱</sup> می‌نامد که اصلی کلی است که متضمن اعمال می‌باشد. احساس تکلیف از تصدیق و تسلیم نسبت به «قانون اخلاقی» پدید می‌آید. کانت معتقد بود که ما بعنوان موجودات عقلانی، تکالیف معینی داریم، مثل اینکه «همیشه باید راست گفت». این تکالیف کلی، مطلق و غیر مشروط هستند و در برابر تکالیف فرضی<sup>۲</sup> قرار دارند. تنها قانون اصلی کلی و مطلق (قانون طلایی)<sup>۳</sup> این است که «فقط بر مبنای قانونی عمل کن که در همان آن، بتوانی بخواهی به شکل قانونی جهانی درآید». این قانون به سه شکل تنسیق شده است که ظاهراً وی هر سه را به یک معنی گرفته است؛ یک شکل آن این است که: «طوری عمل کن که انسانیت را خواه در خود و خواه در دیگری همیشه غایت تلقی کنی و هرگز آن را فقط وسیله شماری». از نظر کانت، درک مفاهیم تکلیف، اراده نیک و قانون اخلاقی، بطور پیشینی<sup>۴</sup> یا مقدم بر تجربه صورت می‌گیرد. او معتقد بود که تنها خیر نامشروط، «اراده نیک» است و داشتن اراده نیک، همیشه به منزله عمل کردن از روی احساس تکلیف است (پل ادواردز، ۱۳۷۸: ۳۱۱-۳۱۴، و واربرتون، ۱۹۹۶: ۴۱-۴۳).

کولبرگ (۱۹۲۷-۱۹۸۷) واضح نظریه تحول استدلال اخلاقی<sup>۵</sup>، پیرو مستقیم ایده کانت است و نظریه او بر مکتب اخلاقی تکلیف گرا مبتنی است؛ البته پیش از کولبرگ، پیاز<sup>۶</sup> بود که تأکید بر قصد و نیت در هنگام قضاوت در مورد اخلاقی بودن اعمال را نشانه تحول اخلاقی افراد محسوب نمود. به ویژه تأکید کانت بر ایده تکلیف و اصول جهان شمول وجدانی در افراد، توسط کولبرگ مورد قبول واقع شده است. به عقیده کانت خودپروی (استقلال)<sup>۷</sup> در اخلاق- که منظور از آن پیروی از اصول اخلاقی درونی و خودیافته می‌باشد- هدف تربیت اخلاقی است. بنابراین، انجام اعمال اخلاقی که منشأ و هدفی جز احترام به اصول اخلاقی داشته باشند، اعتبار اخلاقی چندانی ندارند. برای کولبرگ نیز، تغییرات تحولی در استدلال اخلاقی، مهمتر از تحول رفتارهای اخلاقی در فرایند رشد و تحول بود. از سوی دیگر، کولبرگ معتقد است بین زنان و مردان از لحاظ تحول اخلاقی تفاوت وجود دارد. او بیان می‌کند که پژوهشها نشان داده اند که بیشتر افراد به مراحل بالای استدلال اخلاقی دست نمی‌یابند و در این مورد بین زنان و مردان نیز تفاوت آشکاری وجود دارد. این یافته یکی از نکات بحث انگیز نظریه کولبرگ است که توسط متفکران مختلف مورد انتقاد واقع شده است. گیلیگان به عنوان یکی از این افراد، سعی نموده

1) Maxim

2) Hypothetical

3) Golden Rule

4) A Periori

5) Moral Reasoning

6) Jean Piaget

7) Autonomy

است یک الگوی تحولی جایگزین را معرفی کند و آن را رویکرد دل مشغولی نامیده است. از سوی دیگر، اصول گرایی در اخلاق (به این معنا که پیروی از اصول اخلاقی را نشانه اعتبار اعمال اخلاقی بدانیم) از جانب مکتب با نفوذ عاطفه گرایی در اخلاق، پذیرفته نیست و ایشان امور اخلاقی را از جنس و مبتنی بر عواطف نسبت به هم نوع محسوب می نمایند.

### عاطفه گرایی

یکی از مکاتب تاریخی فلسفه اخلاق، عاطفه گرایی است. عاطفه گرایی به معنای تأکید بر نقش عوامل انگیزشی و عاطفی در انجام یا ترك عمل است تا عوامل عقلانی و معرفت شناختی. عاطفه گرایان به آن عوامل اخلاقی اصالت می دهند که مبتنی بر هیجانان و عواطف باشند. از این دیدگاه، اخلاقی بودن یعنی مطابق حس همدردی رفتار کردن. اخلاق مبتنی بر اصالت عاطفه (اخلاقهای احساسی) به معنی عام، مترادف اخلاق مبتنی بر ناشناختی گرایی<sup>۱</sup> است (واربرتون، ۱۹۹۶: ۶۱-۶۲).

از برجسته ترین متفکران متقدم این مکتب می توان به افرادی نظیر کنفوسیوس<sup>۲</sup> (۴۷۹-۵۵۱ ق. م.)، بودا<sup>۳</sup> (۴۸۳-۵۶۳ ق. م.)، لائوتسه<sup>۴</sup> (۴۹۰-۵۷۰ ق. م.) و برخی متفکران یونان باستان مانند آریستئیوس<sup>۵</sup> و اپیکور<sup>۶</sup> اشاره نمود که معتقد بودند گزاره های اخلاقی بر عکس قضایای علمی، مربوط به خوشایند انسان است (صناعی دره پیدی، ۱۳۶۸: ۱۵۸-۱۶۰).

در بین متأخرین، هیوم<sup>۷</sup> (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، اسمیت<sup>۸</sup> (۱۷۲۳-۱۷۹۰)، باتلر<sup>۹</sup>، شافتسبری<sup>۱۰</sup>، هاجسن<sup>۱۱</sup>، سیجویک<sup>۱۲</sup>، پاسکال<sup>۱۳</sup>، روسو<sup>۱۴</sup> (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، کنت<sup>۱۴</sup> (۱۷۹۸-۱۸۵۷)، ژاکوبی<sup>۱۵</sup>، مالبرانش<sup>۱۶</sup> و شوپنهاور<sup>۱۷</sup> (۱۷۸۸-۱۸۶۰) برخی از بزرگترین افرادی هستند که عاطفه گرایی را توسعه داده اند. دو جریان را در عاطفه گرایی می توان از یکدیگر تمیز داد:

1) *Noncognitivism*

2) *Confucius*

3) *Gautama Buddha*

۴- Lao Tzu: در برخی کتب، به طور مثال نقیب زاده (۱۳۷۲: ۱۳۲)، نوشته شده است.

5) *Aristipus de Cyrene* 6) *Epicurus* 7) *David Hume* 8) *Adam Smith* 9) *Joseph Butler*

۱۰- آنتونی آشلی، سومین ایزل (لقبی برابر با کنت در فرانسه) شافتسبری ۱۶۷۱-1713، و شاگرد لاک.

11) *Francis Hutcheson*

12) *Henry Sidgwick*

13) *Paschal*

14) *Auguste Conte*

15) *Jacobi*

16) *Malebranche*

17) *Arthur Schopenhauer*

الف) اخلاقیهای مبتنی بر احساس طبیعی، که برخی از متفکران قرن هجدهم مانند هیوم، اسمیت، باتلر، شافتسبری و نیز هاجسن و پس از وی سیجویک از زعمای آن می باشند.

ب) اخلاقیهای مبتنی بر حس شهودی<sup>۱</sup> پاسکال، روسو، ژاکویی و مالبرانش. این جریان، به شهود انفعالی یا حسی اشاره می کند؛ به این شهود نیز از طریق سعی و کوشش می توان دست یافت. ریشه تاریخی شهود حسی را بی گمان می توان در مسیحیت و نظریات سنت آگوستین<sup>۲</sup> یافت (به نقل از گورویچ، ۱۳۵۸: ۶۴).

عاطفه گرایی که نوعی طبیعت گرایی هم در آن به چشم می خورد، از مکاتبی است که به نظر می رسد از سایر مکاتب اخلاقی به نظریه دل مشغولی نزدیکتر است. این مسلک معتقد است که رفتار اخلاقی هر انسانی مبتنی بر حس «همدردی» یا «همدلی»<sup>۳</sup> است. نیرویی که به واسطه آن انسان در لذت و الم، و شادی و غم دیگران شرکت می کند. عبارت دیگر، طبق این دیدگاه، اخلاقی بودن یعنی مطابق حس همدردی رفتار کردن.

#### مبانی و پیشینه نظری اخلاق دل مشغولی

بنا به عقیده هولمز (۱۹۹۸)، اندیشه های سنتی و جدید، در اخلاق دل مشغولی تقارب و هم گرایی می یابند. از یک سو، نظیر این اخلاق را می توان در اندیشه فیلسوف باستانی چین یعنی لائوتسه (حدود قرن پنجم پیش از میلاد) مشاهده نمود. همچون تائوئیسم، در جهان بینی دل مشغولی نیز، فعالیت دل مشغولی و مورد دل مشغولی بودن، برای زندگی انسان اساسی و محوری تلقی می شود. در میان روشهای ممکن روبرویی با جهان (چیره شدن، بهره برداری، دستکاری، تبیین عقلانی، علاقه مندی و دل مشغولی)، مورد اخیر برای افراد و چیزهایی که با آنها روبرو می شویم، جدا از ارزشی که برای ما دارند، به خودی خود ارزش قابل است؛ رشد، بالندگی و شکوفایی آنها مهم است نه خشنودی ما، و این نیازمند ثبات، شکیبایی، خلوص، اعتماد، تواضع، امیدواری و دلیری است (هولمز، ۱۹۹۸: ۲۰۲).

به طور شایع، اخلاق دل مشغولی بعنوان یک اخلاق عاطفه گرای فمینیستی شناخته می شود. این رویکرد در «عاطفه گرایی»، «جنبش مدافعان حقوق زن»<sup>۴</sup> و نیز «طبیعت گرایی عمل گرا»<sup>۵</sup> ریشه دارد.

1) Intuitional Sense

2) St. Augustine

3) Sympathy

4) Feminism

5) Pragmatic Naturalism

طبیعت گرایی نادرینگز، به مثابه نوعی طبیعت گرایی عمل گرا با تأکید بر آزادی و تحقق خویشتن در «فلسفه اصالت وجود»<sup>۱</sup> نیز سازگار است؛ زیرا نادرینگز در هیچ جا به «طبیعت» از پیش تعیین شده برای انسان متوسل نمی شود؛ از نظر نادرینگز، تفاوت زن و مرد در دل مشغولی، ریشه تاریخی (و عبارتی تربیتی یا روان شناختی) دارد. وی هنگام تأکید بر مبنای مشترک انسانها برای دل مشغولی، بر تاریخچه زندگی افراد و خاطرات آنها در باره مورد دل مشغولی بودن تأکید می کند. بنابراین، با توجه به اینکه طبیعت گرایی انواع مختلفی دارد، شاید بتوان طبیعت گرایی نادرینگز را از نوع روان شناختی به شمار آورد تا نوع زیست شناختی یا تکاملی؛ زیرا او سعی می کند ویژگی دل مشغولی طبیعی را با استمداد از مفاهیم روان شناختی و بر مبنای ارتباط انسانی توضیح دهد.

تأکید نادرینگز بر دل مشغولی برای خویشتن که دربرگیرنده جنبه های معنوی، شغلی، تفریحی و مادی است، نوعی حرکت در راستای تحقق خویش است. از سوی دیگر مخالفت نادرینگز را با دل مشغولی یک جانبه زنان (برای مردان) که منجر به استثمار آنان می شود، می توان نوعی مخالفت با تحدید آزادی و تعلیق خودتحقق بخشی زنان دانست.

مکسین گرینی<sup>۲</sup>، که یک فیلسوف تعلیم و تربیت وجودگرا<sup>۳</sup> و از بزرگان تعلیم و تربیت است، در بحث از آزادی، رابطه آن را با محوریت پیوند و ارتباطات انسانی مورد توجه قرار داده است. تأکید نادرینگز نیز بر ارتباط، یادآور چنین تأکیدی بر پیوند و ارتباط انسانی است. علاوه بر این، چنانکه در فلسفه وجودی بر عمل و تأمل بعنوان دو مورد از مؤلفه هایی که برای تحقق خویش لازم است، اشاره می شود، در تربیت اخلاقی در رویکرد دل مشغولی نیز، گفتگو در مورد دل مشغولی که منجر به واری و تأمل در اعمال خود و دیگران می شود و نیز عمل یا تمرین دل مشغولی با مشارکت در اعمالی چون خدمات اجتماعی، به پرورش افراد دل مشغول کمک می کند.

### نل نادرینگز (۱۹۴۹ - اکنون)، برجسته ترین مدافع معاصر اخلاق دل مشغولی

نل نادرینگز، در زمره چهره های برجسته در حیطه فلسفه تربیت است. او به مسائلی چون تحلیل دل مشغولی و جایگاه آن در اخلاق، گسترش ساختارهایی در مدرسه که ارتباط دل مشغولی را تقویت می کنند، تلاش برای مفهوم سازی مجدد شر از منظر زنان، و استفاده از علایق مادرانه در تربیت اخلاقی

1) Existentialism

2) Maxine Greene

3) Existentialist

علاقه نشان داده است (فلیندرز<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱: ۲۱۰). همچنین بر اهمیت ارتباطهای بین رشته ای<sup>۲</sup> و به حساب آوردن آراء تمامی اجزاء تشکیل دهنده تعلیم و تربیت (دانش آموزان، والدین، خانواده ها، معلمان کارآموز<sup>۳</sup>، و تمام بزرگسالانی که با کودکان و خانواده ها کار می کنند) در آن تأکید می کند.

نادینگز به عنوان برجسته ترین چهره اخلاق دل مشغولی که بویژه نسبت به کاربستهای تربیتی این رویکرد علاقه مند می باشد، الگوی تحولی گیلیگان<sup>۴</sup> را با این استدلال که پاسخهای اخلاقی یک فرد معین، تقریباً در هر سنی ممکن است بسیار بافت-وابسته باشند، به مبارزه طلبیده است. البته از نظر نادینگز، زبان مورد استفاده شخص برای تبیین آنچه انجام می دهد و اینکه چرا آن کار را می کند ممکن است وابسته به تحول اخلاقی باشد اما رفتار اخلاقی و صورت بندی عقلانی آن مترادف نیستند (نادینگز، ۱۹۹۲: ۴۵-۴۶).

#### معنی لغوی و اصطلاحی دل مشغولی

به کارگیری واژه Care در زمینه اخلاق، از سابقه طولانی برخوردار نیست. پیش از نادینگز و گیلیگان، هایدگر<sup>۵</sup> نیز، آن را به معنای دل مشغولی یا نگرانی<sup>۶</sup> در مفهوم هستی شناختی خود گرفت. البته مفاهیم و مضامین دیگری نظیر همدردی، همدلی، نوع دوستی، دلسوزی، شفقت، خیرخواهی، نیکی، مهربانی و مانند اینها- که کم و بیش به واژه Care نزدیک هستند- نیز توسط اندیشمندان و متفکران دیگر، مورد اشاره قرار گرفته بود.

یکی از اندیشه های تأثیر گذار بر کار نادینگز از لحاظ روش شناختی و معناشناسی، پدیدارشناسی<sup>۷</sup> (و بویژه پدیدارشناسی هوسرل<sup>۸</sup>) است. نادینگز (۱۹۸۴) اذعان می کند که هر چند بسیاری از ما پدیدارشناسی فنی را که توسط هوسرل پایه ریزی شده است به کار نمی بریم، ولی از پدیدارشناسی روان شناختی استفاده می کنیم. چنانکه خود وی در مورد واژه دل مشغولی، چنین کاری را انجام داده است. او سعی دارد به شیوه پدیدارشناسان آشکار کند که معنای دل مشغولی در نزد افراد چیست و حالت ذهنی فرد در هنگام دل

1) David J. Flinders 2) Interdisciplinary 3) Practicing Teachers

۴- مراحل تحول اخلاقی از نظر گیلیگان عبارتند از: الف) جهت یابی بقا (Survival Orientation)، ب) دل مشغولی مرسوم یا متعارف (Conventional Care) و ج) دل مشغولی یکپارچه (Integrated Care).

5) Martin Heidegger

6) Sorge

7) APhenomenology

8) Edmund Husserl



مشغولی چگونه است.

نادینگز با روش پدیدارشناسی به این نتیجه نایل شده است که فاعل دل مشغولی در هر مواجهه دل مشغولی، دو ویژگی را حس می‌کند: الف) مجذوبیت<sup>۱</sup> (برخی دیگر واژه Attention را برای توصیف این ویژگی به کار برده‌اند؛ به نقل از نادینگز، ۱۹۹۲ الف: ۱۵)، ب) جابجایی انگیزشی<sup>۲</sup> یا نیروی معطوف به حال دیگری. از طریق پدیدارشناسی روان‌شناختی، آگاهی از وضعیت فرد مورد دل مشغولی نیز ممکن است. البته در یک پژوهش تربیتی، علاوه بر موارد فوق، مطالعه علمی شرایط تجربی دل مشغولی نیز لازم است.

به زعم خود نادینگز (۱۹۸۴: ۳)، یکی از وجوه تشابه وی با فلاسفه وجودی، جعل و استفاده نمودن از اصطلاحات خاص برای توضیح اندیشه‌های خود است. اصطلاحاتی نظیر فاعل دل مشغولی، مفعول (موضوع) یا شخص مورد دل مشغولی مواردی از این قبیل است. چنین تمهیدی از نظر او، هم از تکرار مکررات در توضیح مفاهیم و هم از اختفای معانی از طریق استفاده از مترادف‌ها پیش‌گیری می‌کند. در رابطه با معنی لغوی و اصطلاحی دل مشغولی، نادینگز (۱۹۸۴: ۹)، می‌نویسد: «دل مشغولی»، در فرهنگ‌های لغت چنین تعریف شده است: حالتی از رنج ذهنی<sup>۳</sup> یا «مجذوبیت»: غمخواری کردن، قرار داشتن در حالت ذهنی مسؤولانه، اضطراب، ترس، یا نگرانی (پروا) در باره چیزی یا کسی است. معنای دیگر اینکه، شخص برای کسی یا چیزی دل مشغولی می‌کند که توجه یا گراشی نسبت به او یا آن داشته باشد. اگر به ریاضیات گرایش داشته باشیم، ممکن است از روی میل وقت زیادی را صرف آن کنیم. اگر به شما توجه داشته باشیم، آنچه شما فکر می‌کنی، احساس می‌کنی و میل داری، برای من اهمیت خواهد داشت. علاوه بر این، دل مشغولی کردن ممکن است با حمایت، آسایش، یا حفظ چیزی یا کسی، هم تراز محسوب شود. بطور خلاصه، دل مشغولی می‌تواند عناصر احساس مسؤولیت و نگرانی نسبت به شخص دیگر، احساس تمایل، گرایش و توجه نسبت به نظرات و علایق شخص دیگر، و احساس مسؤولیت نسبت به رفاه و راحتی فرد دیگر را در بر داشته باشد.

هر ارتباطی، ارتباط دل مشغولی نیست؛ زیرا در ارتباطهای دیگر، ممکن است هر یک از طرفین، احساس خاصی (غیر از دل مشغولی یا حتی مخالف دل مشغولی) نسبت به دیگری داشته باشد. ولی در

1) Engrossment

2) Motivational Displacement

3) Mental Suffering

یک ارتباط دل مشغولی، حالت آگاهی فاعل دل مشغولی، مبین «مجدوبیت» و «جابجایی انگیزشی» است. منظور از مجدوبیت، چیزی است که سایمون ویل<sup>۱</sup>، خالی شدن روح<sup>۲</sup> از مندرجات خود برای درک دیگری نامیده است. منظور شیفتگی، افسون یا تفکر وسواسی نیست بلکه «پذیرش کامل» مورد نظر است. می توان گفت وقتی شخصی دل مشغولی دارد، آنچه را که دیگری می خواهد برساند، می شنود، یا احساس می کند. هر چند مجدوبیت ممکن است در برخی موارد، لحظاتی به تأخیر افتد، اما برای ارتباط مبتنی بر دل مشغولی، اساسی است. آگاهی فرد مورد دل مشغولی از رابطه نیز، با پذیرش دل مشغولی، تقدیر و پاسخ مشخص می شود (نادینگز، ۱۹۹۲ الف: ۱۵ و ۱۶).

بنابراین از دید اخلاق دل مشغولی<sup>۳</sup> یا اخلاق مبتنی بر نیاز و پاسخ<sup>۴</sup> یا اخلاق ارتباطی<sup>۵</sup> (بن حبیب<sup>۶</sup>، ۱۹۸۷، به نقل از نادینگز، ۱۹۹۰: ۳۰)، عاطفه ما به دیگری و برای دیگری است که ما را به دل مشغولی طبیعی<sup>۷</sup> و خودانگیخته سوق می دهد. اخلاقی بودن در این رویکرد به معنای رفتار با دیگران بر مبنای احساس مسئولیت، پذیرندگی و پاسخ گویی است. دل مشغولی با بیرون رفتن یا دور شدن از خود مشخص می شود. دل مشغولی متضمن مجدوبیت و جابجایی انگیزشی است که بسیار به اصطلاحات همدردی، همدلی و نظیر اینها نزدیک است.

### انواع دل مشغولی از نظر نادینگز

دل مشغولی دارای اقسامی است که نباید با یکدیگر، یکسان فرض شوند. بطور مثال ظرفیت دل مشغولی برای اندیشه ها، زندگی جانوری و اشیا با یکدیگر متفاوت است و نمی توان آن را ظرفیت واحدی فرض نمود که به راحتی قابل انتقال از یک زمینه به دیگری است؛ در حالیکه به نظر می رسد هایدگر آن را ظرفیتی کلی و یکپارچه در نظر گرفته است. همچنین متفکر برجسته ای چون سیمون ویل از ارتباط نزدیک دل مشغولی عقلانی<sup>۸</sup> و بین فردی سخن می گوید در حالیکه شواهد نشان می دهند که افرادی با سطوح بالای عقلانیت، نسبت به انسانها و موجودات زنده دیگر، کاملاً غیر حساس هستند. بنابراین، تحلیل انواع دل مشغولی لازم است. عمده ترین اقسام دل مشغولی از نظر نادینگز عبارتند از: «دل مشغولی برای

1) Simone Weil

2) Soul

3) Ethic of care

4) A needs-and Response-Based Ethic

5) Communicative Ethic

6) Seyla Benhabib

7) Natural Caring

8) Intellectual

خود<sup>۱</sup>، «دل مشغولی در حوزه درونی»<sup>۲</sup>، «دل مشغولی برای غریبه‌ها و افراد دورتر»<sup>۳</sup>، «دل مشغولی برای جانوران، گیاهان و زمین»<sup>۴</sup>، «دل مشغولی برای جهان مصنوع بشر»<sup>۵</sup>، و «دل مشغولی برای اندیشه‌ها»<sup>۶</sup>. بنابراین، ظرفیت دل مشغولی قابل توسعه به موقعیتها و شرایط مختلف است. (۱۹۹۲ الف: ۱۸-۲۰)

با توجه به توضیح ویژگیهای دل مشغولی، مشخص خواهد شد که هر چند تمامی اقسام دل مشغولی با یکدیگر مربوط هستند اما همه آنها به شکل یکسانی انجام نمی‌شوند. بطور مثال در دل مشغولی در حوزه درونی (نسبت به اطرافیان)، نادینگز خاطر نشان می‌سازد که جای فاعل دل مشغولی و فرد مورد دل مشغولی در شرایط دیگر می‌تواند تغییر یابد، در حالیکه این امر در دل مشغولی برای جانوران و گیاهان عملی به نظر نمی‌رسد؛ هر چند که آرای و وجود دارد که بعضی از حیوانات، بعنوان نمونه سگها، از این قاعده مستثنی می‌باشند.

«دل مشغولی راجع به خویشتن»، درك خود در جنبه‌های زندگی مادی، معنوی، شغلی، و تفریحی را دربرمی‌گیرد. از نظر نادینگز (۱۹۹۲ الف: ۷۴-۹۰)، تأکید بر مطالعه مذهب که مربوط به جنبه معنوی است، نه فقط از باب تفکر انتقادی، بلکه از باب دل مشغولی برای خود اهمیت اساسی دارد. نکته حایز اهمیت در این زمینه آن است که موضوعات روحی و معنوی نظیر مذهب، نباید به مؤسسات القاء عقیده (بطور مثال رادیو و تلویزیون) سپرده شوند. نادینگز معتقد است بیشتر مدارس آمریکا بر اساس این فرض اشتباه، که جدایی دولت از کلیسا مستلزم سکوت در مورد مذهب است، چیزی در این مورد به شاگردان یاد نمی‌دهند. نادینگز در مقوله زندگی تفریحی، نکته مهمی را گوشزد می‌کند. او می‌گوید: گفتن این جمله به کودکان که شما در بهترین سالهای عمر خود زندگی می‌کنید، اشتباه بزرگی است. زیرا قبول این حرف از سوی کودکان، در واقع انگیزه برای پیش رفتن را از کودک سلب می‌کند. معقول تر و صادقانه تر این است که به آنان کمک کنیم که برای روزهای خوب آینده، نقشه بکشند و این به معنی ولنگاری و تنبلی نیست. از طریق نمونه‌هایی که به کودکان عرضه می‌شود باید به آنها نشان داد که زندگی بطور همزمان، هم جنبه مقصد دارد- و باید از لحظه لحظه آن لذت برد- و هم جنبه وسیله مثل آمادگی برای فعالیت آینده، لذت و

1) Caring for self

2) Caring in the Inner Circle

3) Caring for Strangers and Distnat Others

4) Caring for Animals, Plants, and the Earth

5) Caring for the Human- Made World

5) Caring for Ideas

تحقق.

دل مشغولی برای خود، نمی تواند در انزوا و فارغ از دیگران صورت گیرد. «دل مشغولی در حوزه درونی»، در قالب ارتباط برابر یا نابرابر انجام می شود. منظور از ارتباط برابر، ارتباط زوجین، دلدادگان، دوستان، همکلاسان و همسایگان است و منظور از ارتباط نابرابر، ارتباط بزرگسالان با کودکان و ارتباط معلمان با شاگردان است. نادینگر نظر ارسطو<sup>۱</sup> مبنی بر محوری دانستن دوستی برای زندگی اخلاقی را نیز خاطر نشان می کند.

در «دل مشغولی در مورد افراد غریبه و دور»، به دل مشغولی در جهان گسترده تر و برای آشنایان سببی، غریبه ها و خارجیها پرداخته می شود. البته انجام این دل مشغولی با مشکلات بیشتری صورت می گیرد. اخلاق دل مشغولی برخلاف اخلاق فروید<sup>۲</sup> که بر ترس از والدین در دوران کودکی که منشأ همانندسازی و تشکیل وجدان اخلاقی و من برتر<sup>۳</sup> می باشد، بر ارتباط محبت آمیز کودک و والدین مبتنی است و این ارتباط دل مشغولانه آغازین منشأ دل مشغولی بعدی برای آشنایان سببی، غریبه ها و خارجیهاست.

از سوی دیگر، زندگی انسان نمی تواند جدا از جانداران، گیاهان و شرایطی باشد که چیزهای زنده دیگر را تغذیه می کنند. از نظر نادینگر، «دل مشغولی در مورد حیوانات خانگی»، عنصری قدرتمند برای تربیت اخلاقی است. هر چند حیوانات نمی توانند چون انسان، پاسخ مناسبی به دل مشغولی نشان دهند، اما پاسخهای هوشمندانه، همراه با ابراز عاطفه، صداهایی که ایجاد می کنند، یا ویژگیهای فیزیکی آنها برای ما جالب است. در دل مشغولی برای حیوانات، مباحثی در مورد حقوق جانوران و کشتن آنها برای استفاده از پوست، مو و خز آنها و در نظر گرفتن احتمالاتی غیر از آنچه که امروزه با آنها انجام می دهیم قابل طرح است. همچنین زندگی گیاهی باید گرامی داشته شود؛ اینکه صدمه زدن به گیاهان از روی عصبانیت یا برای کسب لذت، عملی غیر اخلاقی است.

«دل مشغولی راجع به جهان مصنوع اشیا و ابزارها»، نوع دیگری از دل مشغولی است که با دل مشغولی برای انسانهای دیگر متفاوت است. تولید اشیا یا نگهداری از اشیا قدیمی، از این دل مشغولی ناشی می شود. اشیا تأثیر اخلاقی مستقیم یا فوری بر ما به جای نمی گذارند، بلکه نوع رفتار ما با اشیا هم روی زندگی انسان و هم غیرانسان تأثیر دارد. البته می توان به شکلی از پاسخگویی در اشیا اشاره کرد؛ صدای موتوری که به خوبی کار می کند یا وسیله ای که پس از تمیز شدن برق می زند از این قبیل است. از

1) Aristotle

2) Sigmund Freud

3) Super Ego

این لحاظ، رفتار غیردل مشغولانه با اشیا و استفاده نابجا یا بیش از سهم خود از منابع طبیعی، برای ما دلالت های اخلاقی بی شماری دارد. در یک معنی دیگر، دل مشغولی برای اشیا و ابزارها، بخشی از زندگی اخلاقی ماست. تقدیر از افرادی که در فرایند تولید یک شیء نقش داشته اند، بازنگری احترام آمیز اشیایی که ما را دربر گرفته اند، همراه با سؤالهایی از این دست که، چه کسی آنها را ساخته، چطور تکامل یافته اند، و چگونه باید از آنها استفاده کرد، در این معنا اهمیت دارند. بطور خلاصه، استفاده مناسب از اشیا، رعایت آرایش فیزیکی آنها، حفظ و مراقبت از آنها، ساخت، مرمت یا تعمیر آنها، و درک و شناخت ارزش اشیا از اقسام دل مشغولی برای اشیا هستند. برخی معتقدند مراقبت از ابزارها و وسایلی که به سهولت با چیزهای دیگر جایگزین می شوند نوعی اتلاف وقت است؛ در حالی که از نظر نادینگز، همزیستی با طبیعت به این شیوه دیری نمی پاید. وی با طرح ایده منسوخ شدگی اشیا مخالفت می کند. از نظر او مدارس اهمیت کمی برای این نوع دل مشغولی قایل می شوند در صورتی که می توانند نقش مهمی در آموزش مراقبت از ساختمانها، کتابها، رایانه ها، تجهیزات و وسایل آزمایشگاه بازی کنند.

«دل مشغولی درباره اندیشه ها»، نشانگر این است که تربیت دل مشغولی ضد عقل نیست. افزایش درک و مهارت در موضوعات درسی معین مورد نظر است. اما رویکرد تربیت دل مشغولی به فراگیری موضوعات درسی، شعاری نیست (مانند این شعار که «همه کودکان قادر به یادگیری هستند»). استفاده از روشهای مداخله گرانه و اقتدارگرایانه به استناد برخی شعارها مجاز نیست. درک و تقدیر از اندیشه ها برای خاطر خودشان، نمونه ای از دل مشغولی برای اندیشه ها است. نادینگز معتقد است نظام مدرسه ای نباید رشته های درسی را بعنوان قلب یا عضو نظام بخش برنامه درسی مورد نظر قرار دهد. لزومی ندارد که دانش آموزان از چشم انداز متخصص به موضوعات درسی نگاه کنند بلکه باید به دنبال استفاده و نگرش خاص خود به موضوعات درسی باشند. تربیت باید با اهداف، علایق و استعداد های شاگردان آغاز شود. اگر بخواهیم دل مشغولی برای اندیشه ها محقق شود، باید دید کودکان مایل به یادگیری چه چیزهایی هستند. همچنین توجه به سؤالهای وجودی مهم دانش آموزان نوعی دل مشغولی برای اندیشه به شمار می رود (نادینگز، ۱۹۹۲ الف: ۷۴-۱۵۵).

مقایسه رویکرد اصول گرای کولبرگی با رویکرد ارتباطی گیلیگان و نادینگز

طرفداران رویکرد دل مشغولی معتقدند رویکردهای دل مشغولی (که معروف به زنانه است) و رویکرد

اصول گرای کولبرگی (که معروف به مردانه است) در رویویی با موضوعات اخلاقی، از جهات زیر از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ رویکرد مردانه به شخص وابسته نیست بلکه به اصول متکی است؛ در حالی که رویکرد زنانه، نسبت به اشخاص متفاوت است و بنابراین، می‌توان گفت نسبی است. رویکرد مردانه، نسبت به اشخاص، بی‌طرف است و تعهد آن فقط به اصول اخلاقی است؛ در حالی که رویکرد زنانه نمی‌تواند نسبت به افراد بی‌طرف باشد. رویکرد مردانه، اصول و ارزش‌های معینی را برای همه به طور یکسان می‌خواهد و از این لحاظ فراگیری و اطلاق بیشتری دارد؛ در حالی که رویکرد زنانه نسبت به موقعیت و در رابطه با موقعیت پاسخ می‌دهد و بنابراین، خصوصی‌تر است. در رویکرد مردانه، داوری‌ها مبتنی بر قراردادهای اصول اخلاقی نظری است اما اخلاق زنانه، خودانگیخته است و از درون سرچشمه می‌گیرد؛ بنابراین، پذیرفتنی‌تر و طبیعی‌تر است. اخلاق مردانه، مبتنی بر الزام عقل است اما اخلاق زنانه، مبتنی بر الزام قلب یا احساس است. قاعده اصلی در اخلاق مردانه، انصاف است اما در اخلاق زنانه، مهربانی پایه و اساس اخلاق است. اخلاق مردانه، مبتنی بر اصول فراگیر انتزاعی است اما اخلاق زنانه، وابسته به موقعیت‌ها و عینی است. اخلاق مردانه نسبت به اخلاق زنانه، بیشتر بر حق تأکید دارد تا بر مسئولیت. اخلاق مردانه، تأکید بر تحول اخلاقی فرد دارد اما اخلاق زنانه بر توسعه روابط انسانی تأکید می‌کند. هدف اخلاق مردانه، فاصله گرفتن از دیگران و خودپروی است اما هدف اخلاق زنانه، بهم پیوستگی افراد است.

مقایسه رویکردهای زنانه و مردانه

مردانه	زنانه
۱- غیر شخصی Impersonal	۱- شخصی Personal
۲- بی طرف Impartial	۲- جانبدار Partial
۳- عمومی Public	۳- خصوصی Private
۴- قراردادی Contractual	۴- طبیعی Natural
۵- عقلانی Reason	۵- احساسی Feeling
۶- منصف Fair	۶- مهربان Compassionate
۷- جهان شمول و انتزاعی Universal	۷- انضمامی (عینی) Concrete
۸- حقوق Rights	۸- مسئولیت Responsibility
۹- فرد Individual	۹- ارتباط Relationship
۱۰- خودمختاری Autonomy	۱۰- بهم پیوستگی (همبستگی) Solidarity

در یک نگاه از مرتبه بالاتر نسبت به هر دو نظریه و مقایسه آنها از لحاظ ساختار نظریه، موضع گیری های نظری، گرایش ها و مبانی فلسفی، می توان به تمایزات زیر بین رویکرد کولبرگی و رویکرد دل مشغولی نادینگز دست یافت.

ویژگیهای رویکرد اصول گرای کولبرگی و رویکرد ارتباطی نادینگز

رویکرد دل مشغولی	رویکرد کولبرگی
۱- پیوسته بودن	۱- مرحله ای بودن
۲- موقعیت گرایی، توجه	۲- اصول گرایی، قاعده مداری
۳- تأکید داشتن بر انجام عمل یا رفتار اخلاقی	۳- تأکید داشتن بر تحول استدلال اخلاقی
۴- تأکید بر پیوستگی، پذیرش، مسؤولیت و دل مشغولی	۴- تأکید بر عدالت، برابری، حقوق و قوانین
۵- وابسته به مردم	۵- غیر منعطف و مستقل بودن
۶- محتاط در داوری و تصمیم	۶- دستوری و داوری کننده
۷- مبنای فلسفی: طبیعت گرایی عمل گرا، عاطفه گرایی و فمینیسم	۷- مبنای فلسفی: عقل گرایی و وظیفه گرایی کانتی

تربیت اخلاقی در رویکرد دل مشغولی

نادینگز برای تربیت اخلاقی از چشم انداز دل مشغولی، چهار مؤلفه اصلی زیر را بر شمرده است:

۱- سرمشق دهی<sup>۱</sup>: هر چند سرمشق دهی در بیشتر برنامه های تربیت اخلاقی بطور مثال تربیت منش<sup>۲</sup>، مطرح است ولی در رویکرد دل مشغولی اهمیتی ویژه و حیاتی دارد. زیرا از آنجا که رویکرد دل مشغولی بر ارتباطات بین فردی استوار است، سعی دارد منظور و مقصود خود از دل مشغولی را از طریق الگوهای واقعی، که دل مشغولی را در رفتار خویش نمایش می دهند، به دانش آموزان معرفی نماید، تا اینکه از طریق توصیه کردن، توضیح دادن و یا استدلال کردن در مورد دل مشغولی. همچنین با دیکتاتور و اجبار نمی توان، معلمان را به دل مشغولی در مورد دانش آموزان وادار کرد. به علاوه گنجایش دل مشغولی بسته به تجارب کافی از مورد دل مشغولی بودن است؛ چیزی که از طریق ارتباط با الگوهای مناسب عاید فرد می شود (نادینگز، ۱۹۹۸: ۱۹۰).

در سرمشق دهی این خطر وجود دارد که سرمشق حین یک رفتار دل مشغولانه واقعی، به جای توجه

1) Modeling

2) Character Education

به رفتار واقعی اش «به عنوان یک شیوه بودن در جهان»<sup>۱</sup> که می تواند برای فرد مورد دل مشغولی سودمند یا کمک کننده باشد، ممکن است متأثر از نقش خود بعنوان یک سرمشق شود. افراد فضیلت مند ممکن است به همین سان در بند فضایل خویش گرفتار شوند. با در نظر داشتن چنین خطری، معلم در نقش سرمشق رفتار دل مشغولانه، باید بتواند توجه خود را از فرد یا جاندار مورد دل مشغولی به کل کلاس جابجا سازد و همزمان توضیحاتی را در باره عمل دل مشغولی به شاگردان بدهد تا منظور خود از دل مشغولی را به آنها منتقل سازد.

یکی دیگر از ملاحظاتی که در زمینه سرمشق دهی اهمیت دارد، تأمل معلم بر شایستگی خویش بعنوان یک سرمشق دل مشغول است. بطور مثال اگر بررسی معلم روی رفتار دل مشغولانه خویش به این نتیجه منجر شود که او دانش آموزان را از روی الزام، اجبار<sup>۲</sup> و اضطراب به کاری که به زعم خودش در واقع «به صلاح خود آنهاست» و به این نتیجه گیری که دل مشغولی با زور نشان داده می شود، سوق می داده است، او باید از خود بپرسد که آیا سرمشق مناسبی برای رفتار دل مشغولی است؟ این بررسی اگر به صورت گفتگو با طرف دیگر انجام شود ممکن است به این نتیجه برسد که او باید در رفتار دل مشغولانه خویش اصلاحاتی به عمل آورد (نادینگر، ۱۹۹۵: ۱۴۰).

۲- گفتگو<sup>۳</sup>: بنیادی ترین عنصر الگوی دل مشغولی، گفتگوست. نادینگر (۱۹۹۲: ب: ۴۶)، می نویسد: نظر من راجع به گفتگو شبیه پائولو فریره<sup>۴</sup> است. گفتگو با صحبت یا مکالمه<sup>۵</sup> تفاوت دارد. گفتگو<sup>۶</sup> - باز<sup>۷</sup> است و انتهایش مشخص نیست. زیرا موضوع گفتگو هر چند مشخص است اما با پیش آمدن موضوعات حیاتی تر و بنیادی تر ممکن است جابجا شود. بنابراین، وقتی معلم یا والد تصمیمشان از قبل مشخص است نمی توانند در آن زمینه با شاگرد یا کودک وارد گفتگو شوند. در گفتگو، بیش از آنکه موضوع مورد توجه باشد، شریک گفتگو مورد توجه است و از این رو چنانچه احساس شود موضوع خاصی برای فرد مقابل رنج آور است، می توان آن را تغییر داد. گفتگو جستجوی مشترکی برای درک، همدردی، یا تقدیر است. می تواند تفریحی یا جدی، منطقی یا تخیلی، هدف مدار یا فرایند مدار باشد ولی همیشه در جستجوی چیزی است که در آغاز معین نشده است.

گفتگو، از الگوی جنگی (خصمانه)<sup>۷</sup> بسیاری از مباحثات که هدفشان تمام ساختن بحث به نفع خویش

1) *As a Way of Being in the World*2) *Coercion*3) *Dialogue*4) *Paulo Freire*5) *Conversation*6) *Open-ended*7) *War Model*



و پیروزی بر طرف مقابل است، پیروی نمی‌کند بلکه طی گفتگو، دو طرف دل مشغولی صرف‌نظر از تفاوت‌های ایدئولوژیک، با یکدیگر پیوند داشته و از حال یکدیگر آگاه می‌باشند. از سوی دیگر، هدف گفتگوهای دل مشغولانه-در قالب اجتماعاتی به نام زمینه مشترک<sup>۱</sup> - بطور مثال حول موضوع سقط جنین، رفع و حل این مسایل نیست بلکه هدف برقراری ارتباط دل مشغولانه طبیعی برای کاهش درد و رنج و تعارضهای ناراحت‌کننده افراد است. هرچند که چنین نشستهایی بعضاً به نتایج کاملاً عملی نیز منجر شده است.

صحت، مکالمه و بحث که در اکثر رویکردهای تربیت اخلاقی مورد تأکید هستند بیشتر در جهت توسعه استدلال اخلاقی به کار می‌روند، اما از دید رویکرد دل مشغولی اکتفا به این امر، ممکن است در آینده فرد را از هدف اصلی استدلال اخلاقی که برقراری و حفظ ارتباطات دل مشغولی در سطوح فردی و اجتماعی است، دور سازد. در ضمن چنین فردی ممکن است به این باور برسد که هر تصمیم فردی قابل توجیه، می‌تواند درست باشد. اما از دید نظریه دل مشغولی مبنای داوری در مورد هر تصمیم، خیریت است که آن عمل برای این فرد یا افراد مشخص و یا افراد درگیر در شبکه دل مشغولی دارد. از طریق گفتگو می‌توان به نیاز و خواست افراد واقف شد و نتیجه عمل خویش را بازبایی نمود. قبل از عمل، حین عمل و پس از عمل باید پرسید که «شما در چه فکری هستید؟».

علاوه بر سرمشق دهی، گفتگو در مورد دل مشغولی در دو سطح به دانش آموزان کمک می‌کند. اول اینکه، بدون گفتگو نمی‌توان دل مشغولی را به درستی الگوسازی نمود. دوم اینکه، دانش آموزان با صحبت کردن در مورد دل مشغولی، با آشکال مختلف آن آشنا شده و در نتیجه بهتر خواهند توانست رفتارهای مختلف بزرگسالان همچون سخت‌گیری یا سهل‌گیری را بعنوان دل مشغولانه یا غیر آن ارزیابی و طبقه‌بندی کنند. بنابراین، گفتگو می‌تواند قوه نقادی دانش آموزان در مورد رفتارهای ظاهر آدل مشغولانه‌ای چون اجبار را-که به زعم برخی، پذیرش آن بعنوان رفتار دل مشغولانه، می‌تواند سبب وابستگی پایدار به رئیس یا رهبر قوی شود- تقویت نماید. گفتگو همچنین به عادت ذهن، یعنی جستجوی اطلاعات مناسبی که تصمیمات بر آنها مبتنی شوند نیز کمک می‌کند.

گفتگو، در راستای پدیدارشناسی دل مشغولی، همراه با فرایندی که نادینگز آن را «مجدوبیت» نامیده است، شرکت در یک چارچوب مرجع را بطور دو جانبه ممکن می‌سازد؛ این مشارکت دو جانبه که متضمن

1) Common Ground

پذیرندگی کلی، تأمل، دعوت، ارزیابی، تجدیدنظر و اکتشاف بیشتر یکدیگر است، در پی بردن به تأثیرات دل مشغولی در شخص مورد دل مشغولی، و نیز رشد او کمک کننده است. در یک ارتباط واقعی مبتنی بر دل مشغولی رفتار توجه آمیز فاعل دل مشغولی باید مورد پذیرش شخص مورد دل مشغولی واقع شود و این پذیرش خود شکلی از توجه است. گفتگوی دو طرف دل مشغولی نیز، یک فرایند عقلی و استدلالی نیست بلکه طی گفتگو هر دو طرف نسبت به یکدیگر توجه کافی مبذول می کنند. گفتگویی که معمولاً متضمن این سؤال است که «در چه فکری هستید؟»، به شرکای بحث کمک می کند که از طرف مقابل و نیز رفتار خود درک روشن تری داشته باشند. این درک روشن تر، به تصمیمات مشترک مبتنی بر آگاهی طرفینی منتهی می شود. از نظر نادینگر، گرچه هر عمل اشتباهی، با بی اطلاعی و غفلت برابر نیست اما برخی خطاهای اخلاقی بویژه در افراد کم سن و سال، از روی بی اطلاعی هستند.

نظر نادینگر، در بحث «گفتگو» بعنوان یکی از مؤلفه های رویکرد دل مشغولی در تربیت اخلاقی و تمایز آن با گفتگو در بسیاری از روشهای تربیت دینی کلیسایی، با نظر مارتین بوبر<sup>۱</sup> که به گفتگو با خدا بعنوان یک شریک گفتگو و در یک رابطه «من-تو»<sup>۲</sup> تأکید می کند همخوانی دارد. بوبر (به نقل از نادینگر، ۱۹۹۸: ۶۴) در اصل زیر که «ارتباط در تعلیم و تربیت، یک گفتگوی ناب است» بر دو جانبه بودن ارتباط و نقش آن در رشد و نمو کودک تأکید می کند. او بر نقش ارتباط دو جانبه فرد به فرد، در تحقق ماهیت<sup>۳</sup> خود نیز تأکید دارد. در حالیکه از نظر او، این دست یابی بطور انفرادی و یا جمعی ممکن نیست. ارتباط دو جانبه مورد نظر بوبر، منجر به مخالفت با موضوعات درسی یکسان، ضوابط از پیش معین شده، استفاده معلمین از شکل ویژه ای از درس، و پیروی تمام مدارس از برنامه درسی ملی نیز می شود. در تمام این موارد، نوعی نزدیکی میان اندیشه او و نادینگر احساس می شود.

۳- تکلیف<sup>۴</sup>: تربیت اخلاقی مبتنی بر رویکرد دل مشغولی، برای تکلیف نیز نقشی حیاتی قابل است. زیرا تکلیف دل مشغولانه، فراتر از پاره ای اطلاعات و مطالب می تواند «طرز تفکر»<sup>۵</sup> یا چشم انداز معینی را پدید آورد که فرد یک نیاز فوری ویژه برای خدمت اجتماعی را احساس نماید و از یک قابلیت رشدیابنده در دل مشغولی برخوردار گردد. بر این اساس، لازم است به دانش آموزان تکالیف عملی در دل مشغولی (از طریق برخی موضوعات درسی مانند هندسه و نیز برخی فعالیت های متضمن دل مشغولی) داده شود و از آنها خواسته شود که روی آن تکالیف تأمل نمایند؛ یا اینکه به آنها فرصت داده شود که در اعمال

1) Martin Buber

2) I-Thou

3) Essence

4) Practice

5) Mentality

دل مشغولانه مانند خدمات اجتماعی با بزرگسالان مشارکت نمایند (یادگیری مشارکتی) و در مورد مشکلات و منافع چنین اعمالی با آنها گفتگو نمایند. این امر ظرفیت توجه کنندگی و ارتباط بین-فردی دانش آموزان را توسعه خواهد داد. البته ممکن است برخی از دانش آموزان (بطور مثال دختران یا اقلیت‌های نژادی) به دلیل تجاری در مورد استعمار شدن، نسبت به انجام بعضی از خدمات اجتماعی مقاومت نشان دهند؛ معلمان باید ضمن احترام به آنها، و تشویق ایشان به گفتگو در این مورد و اینکه انجام این تکالیف نیز مهم می‌باشد، نسبت به این اعتراضها حساس باشند (نادینگز، ۱۹۹۲ الف: ۵۲).

از نظر نادینگز (۱۹۸۹: ۲۳۵)، "برای توصیف تعلیم و تربیت نمی‌توان صرفاً بر آموزش و موضوعات درسی تأکید کرد بلکه چیزی دیگر، یعنی تجربه‌ای کامل‌تر مورد نیاز است". او معتقد است همچون متفکران مارکسیست (نظیر آنتونیو گرامشی<sup>۱</sup> که بر اندیشه نزدیک شدن طبقات خردمند و کارگر به یکدیگر تأکید می‌کنند و هدفشان نیل به جامعه‌ای از متفکر-کارگران است، که در آن عده‌ای از کارگران به گفتگوهای انتزاعی در مورد سرنوشت کارگران مشغول می‌باشند، نه جامعه طبقاتی)، ما نیز اگر بخواهیم افراد منطقی تجربه زنانه را با توجه به خیر و شر<sup>۲</sup> درونی سازند، باید برای کودکان فرصتهایی را تدارک ببینیم که در فعالیتهایی که این منطقی را در زنان موجب می‌شوند درگیر شوند تا آمادگیهای ذهنی مورد نیاز، در ایشان نیز ایجاد شود. این امر صرفاً از سنخ صحبت در مورد تکالیف نیست بلکه از سنخ انجام آنهاست؛ زیرا آن یک روش زندگی و ارتباط است.

معلمان باید اهمیت اخلاقی همکاری را به دانش آموزان گوشزد نمایند و بر این نکته تأکید نمایند که نخستین هدف یادگیری مشارکتی کمک کردن به دیگری و به عبارت دیگر، درک کردن او، مشارکت کردن با او و حمایت کردن از اوست و نه صرف بهبود عملکرد تحصیلی خود. ظرفیت همکاری از طریق کار در گروه‌های کوچک که مستلزم رقابت گروهی مشترک نیز هست قابل تقویت است. نادینگز در رابطه با جایگاه رقابت در فعالیتهای مشارکتی معتقد است رقابتی که به تعامل غیر حساس دانش آموزان منجر نشود می‌تواند جنبه سرگرمی و فرح بخشی نیز داشته باشد؛ در غیر این صورت باید با راهبردهای دیگر جایگزین شود.

تمرین دل مشغولی نباید مختص دختران باشد. برخلاف شواهدی که نشان می‌دهد دل مشغولی در بیشتر فرهنگها در زنان رایج تر است نظریه پردازان دل مشغولی بر این عقیده اند که این ویژگی ذاتی زنان

1) Antonio Gramsci

نیست بلکه انتظارات ویژه از آنها برای دل مشغولی و تمرین این فعالیتها موجب این وضع شده است. طرفداران رویکرد دل مشغولی معتقدند که استثنا نمودن پسران از تکالیف دل مشغولی، استثمار<sup>۱</sup> زنان را تداوم خواهد بخشید. علاوه بر این، دل مشغولی محدود به زندگی خصوصی نیز نمی باشد.

از جمله تمرینهای عملی که ظرفیت دل مشغولی را در دختران و نیز پسران ارتقا می بخشد، علاوه بر تجارب علمی و ریاضی، می توان از فعالیتهای مراقبتی دل مشغولانه چون رسیدگی به کودکان خردسال، توجه به مهمان، انجام امور عادی منزل و خانه داری نام برد. هدف، یادگیری صرف مهارتهای ساده یا حتی پیچیده دل مشغولی، بدون نگرش ویژه دل مشغولی نیست. پیش فرض این پیشنهاد این است که هر چه تقاضاهای خودمانی زندگی بیشتر درک شوند، احتمال بیشتری می رود که ظرافتهای آن و نیز فشار «من باید» درونی<sup>۲</sup>، درک شود. نادینگر معتقد است این تکان دهندگی قلب است که ما را به حرکت وامی دارد.

۴- تأیید<sup>۳</sup>: وجه تمایز رویکرد دل مشغولی از رویکردهای دیگر در مؤلفه تأیید است. تأیید که بر اعتماد، شناخت معقول و استمرار مبتنی است، منجر به تشویق رشد و برقراری خود بهتری در فرد خواهد شد. بطور مثال اگر یک عمل غیر دل مشغولانه فرد را به انگیزه ای متناسب سازیم آنگونه که همخوان با واقعیت نیز باشد ما مشغول تأیید هستیم. مانند اینکه بگوییم: «من می دانم شما سعی دارید به دوستان کمک کنید...». بنابراین به وسیله فرایند تأیید (اینکه آن رفتار غیر دل مشغولانه را انعکاس کامل خود فرد تلقی نکنیم) ما خود<sup>۴</sup> بهتری را در فرد نشانه می رویم اما عمل خاص او را تأیید نمی کنیم. تأیید واقعی مستلزم شناخت درست و کافی افراد مورد دل مشغولی است بطوری که فاعل دل مشغولی بتواند انگیزه زیرین آنها را به گونه ای که همخوان با واقعیت (شخصیت فرد) باشد مورد اشاره قرار دهد. در این صورت است که فرد مورد دل مشغولی چنین انتسابی را خواهد پذیرفت و خواهد پذیرفت که در واقع این آن چیزی بوده که او می خواسته انجام دهد. چنین تأییدی قوت قلبی برای فرد مورد دل مشغولی به شمار می آید. بنابراین فرایند تأیید عمل تشریفاتی و ساده ای نیست که هر فردی بتواند در مورد دیگری به کار بندد. برای اینکه تأیید مبتنی بر واقعیت باشد استمرار در رابطه لازم است. به نظر می رسد اگر تأیید، حالت صوری پیدا کند تفاوتی با القاء عقیده نداشته باشد و شاید به همین دلیل است که نادینگر هشدار می دهد که تأیید باید واقع بینانه باشد.

1) Exploitation

۲- ندایی از درون شنیده می شود که من باید کاری انجام دهم.

3) Confirmation

4) Self

تأیید با برخی راهبردهای تربیت دینی<sup>۱</sup> چون اتهام، اعتراف، بخشش و توبه که در آنها نیز نوعی گفتگو مطرح است در تقابل قرار می‌گیرد<sup>۲</sup>. اتهام می‌تواند محل رابطه فاعل دل مشغولی و فرد مورد دل مشغولی شود؛ اعتراف به گناه و بخشش گناه به نوعی رابطه مرجع اقتدار با فرد فرمانبردار اشاره دارد و ممکن است باعث عدم قبول مسؤلیت کامل عمل توسط فرد متخلف شود. لذا این دو راهبرد ممکن است تشریفاتی شوند و در این صورت گفتگوی اصیل و ناب وجود ندارد زیرا در آن رابطه واقعی میان فاعل دل مشغولی و شخص (موضوع) مورد دل مشغولی وجود ندارد. منظور از این بحث این نیست که در تربیت اخلاقی جایی برای این راهبردها نیست؛ بدیهی است که همیشه پیدا کردن یک انگیزه قابل قبول از لحاظ اخلاقی ممکن نیست اما پیدا کردن خود بهتری در فرد غالباً خوشنود کننده است و گام اول برای تحقق این خود، شناخت آن می‌باشد (نادینگز، ۱۹۹۸: ۱۹۰-۱۹۲ و ۱۹۹۵: ۱۴۰-۱۴۵).

تأکید بر تأیید در تربیت اخلاقی، با دیدگاه فروید و همفکران او که اخلاق را بر ترس از اختگی<sup>۳</sup> و درونی شدن اقتدار پدر (در قالب من برتر) در دوره اودیپی<sup>۴</sup> مبتنی می‌کنند ناسازگار است. اما نقادیهای اخیر از فروید، توجه بیشتری به دوره ماقبل اودیپی<sup>۵</sup> می‌کنند. از نظر ساگان<sup>۶</sup>، وجدان، سوای از ترس، از عشق و وابستگی توسعه می‌یابد. به زعم او، ترس اولیه بیش از آنکه از آسیب و مجازات باشد از یک والد محبوب ناکام کننده و بدتر از آن، از دست دادن محبت او است. از نظر نادینگز، این یک معارضه جدی با روان‌شناسی مردانه و پیشنهادی سازگار با اخلاق دل مشغولی است. از این دیدگاه، عشق، دل مشغولی و رابطه، نقشی محوری در اخلاق و تربیت اخلاقی بازی می‌کنند (نادینگز، ۱۹۹۲: ۴۹-۵۰).

### نتیجه‌گیری

طرح نظریه نسبتاً جدید دل مشغولی در روان‌شناسی و علوم تربیتی، ثمره افکار و اندیشه‌های فیلسوفان متعددی بوده است که به نحله‌های فلسفی گوناگونی تعلق دارند. چنانکه اشاره شد شاید اولین انگیزه طرح آن توسط گیلیگان، مقابله با نظریه پرنفوذ و شناخته شده کولبرگ در مورد تحول اخلاقی بوده

1) Religious Education

۲- منظور نادینگز تربیت دینی کلیسایی است.

3) Castration Anxiety

4) Oedipal

5) PreOedipal

6) Eli Sagan

است. در ادامه راه، نادینگز با توجه به گرایشات عمل گرایانه و فمینیستی خود، به این نظریه موقعیت مدار توجه نشان می دهد و با برخورداری از زمینه فلسفی قوی تر نسبت به نادینگز، به توسعه مفهومی (و البته غیر مرحله ای) این نظریه می پردازد. وی در این اقدام، از روش های وجودگرایان به خصوص در واژه پردازی سود زیادی می برد. همچنین با دخالت دادن مسائلی چون استثم از زنان در طی تاریخ و سعی در دفاع از حقوق آنها، به جبهه گیری فمینیستی دامن می زند و این موضوع، طرفداران بی شماری برای وی به ارمغان می آورد. این رویکرد، به دلیل تأکید بر عاطفه، ارتباط و موقعیت نیز، برای «جنبش مدافعان حقوق زن» جذابیت ویژه ای دارد. به علاوه علاقه نادینگز به بحث تربیت (به اقتضای اینکه وی یک فیلسوف تربیتی است)، منجر به توسعه چهارچوبی برای تربیت اخلاقی مبتنی بر این دیدگاه نیز شده است که بر مؤلفه های الگو گیری، گفتگو، عمل و تأیید استوار شده است. مؤلفه تأیید شاید مهم ترین وجه ممیز آن از سایر رویکردهای تربیت اخلاقی باشد که یادآور «اصل صحت» در تربیت اسلامی است. به طور خلاصه می توان گفت: در برابر رویکرد استدلال اخلاقی کولبرگ، که از لحاظ فلسفی بر رویکرد وظیفه گرای کانتی مبتنی است و بر نقش استدلال و شناخت در تربیت و تحول اخلاقی افراد تأکید دارد، رویکرد مسئولیت پذیری اخلاقی یا اخلاق دل مشغولی (رویکرد ارتباطی) قرار دارد که در توجیه رفتار اخلاقی، بر عاطفه و یا احساس تأکید می کند و از لحاظ فلسفی بر عاطفه گرایی (ناشناختی گرایی) و نیز طبیعت گرایی عمل گرا تکیه دارد. توسل به عقل، منطق یا اصول اخلاقی در توجیه رفتار اخلاقی، چندان مورد توجه متفکران این مکتب نیست. ایشان بر مفاهیمی نظیر هم دردی، هم نوع دوستی، شفقت و احساس مسئولیت تأکید دارند. چنین طرز تفکری را می توان در اندیشه های متفکرانی نظیر هیوم، روسو، شوپنهاور و دیگران ملاحظه نمود. نادینگز به عنوان یکی از پیشروان اخلاق معاصر دل مشغولی، با ترجیح دل مشغولی طبیعی بر دل مشغولی اخلاقی، چنین موضعی اتخاذ می کند.

#### منابع و مأخذ

- ۱- ادواردز، پل (۱۳۷۸). «فلسفه اخلاق: برگزیده از دایره المعارف فلسفه». ترجمه انشاء الله رحمتی، چاپ یکم، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ۲- دروینیتسکی، الک (۱۳۶۸). «تاریخ علم اخلاق (سیر تحول مفهوم اخلاق)». ترجمه فریدون شایان، چاپ یکم، تهران: انتشارات پیشرو.
- ۳- گورویچ، ژرژ (۱۳۵۸). «اخلاق نظری و علم آداب». ترجمه حسن حبیبی، چاپ اول، تهران: انتشارات قلم.

- 1- Flinders, David A.(2001). "Nel Noddings". In: Joy A. Palmer, Liora Bresler & David E. Cooper(Eds.), "*Fifty Modern Thinkers on Education: From Piaget to the Present 2001*", Routledge: London & New York, pp. 210-215.
- 2- Holmes, Robert L. (1998). "*Basic Moral Philosophy*". USA: Wadsworth Publishing Company.
- 3- Noddings, Nel (1984). "*Caring: A Feminine Approach to Ethics & Moral Education*". Berkeley: University of California Press.
- 4- Noddings, Nel (1989). "*Women and Evil*". Berkeley, Los Angeles & London: University of California Press.
- 5- Noddings, Nel (1990). "*Feminist Fears in Ethics*". *Journal of Social Philosophy*, Vol.21, Win. pp. 25-33.
- 6- Noddings, Nel (1992a). "*The Challenge to Care in Schools*". New York: Teachers College Press.
- 7- Noddings, Nel (1992b). "Caring". In: Paul H. Hirst & Patricia White, "*Philosophy of Education: Major Themes in the Analytic Tradition 1998*", London & New York: Routledge, V.4, pp. 40-50.
- 8- Noddings, Nel (1995). "*Care and Moral Education*". In: Wendi Kohli, ed. *Critical Conversations in Philosophy of Education*, New York: Routledge.
- 9- Noddings, Nel (1998). "*Philosophy of Education*". Westview Press, A Member of Perseus Books, L.L.C.
- 10- Schramm, Susan(2001). "EDLP 820: Curriculum Classics: Trends & Issues". Spring, University of South Carolina, Department of Educational Leadership & policies.
- 11- Slote, Michael(2000). "Caring Versus the Philosophers". In: R.Curren(Ed.), *Philosophy of Education 1999*, Urbana: University of Illinois, pp. 25-35.
- 12- Warburton, Nigel (1996). "*Philosophy: The Basics*". 2nd Edition, London & New York: Routledge.